

## نی نامه

### دانش افزایی:

مثنوی معنوی سروده جلال الدین محمد مولوی شاعر و عارف بزرگ ایرانی است. این اثر ارزشمند ، دریای عظیم معارف الهی و عرفانی است که به خواهش یکی از مریدان مولانا به نام حسام الدین چلبی برای تدریس در حلقه مریدان سروده شده است.

سرآغاز دفتر اول مثنوی معنوی به «نی نامه» شهرت یافته است. گرچه آغاز مثنوی مولانا با دیگر آثار نثر و نظم فارسی تفاوت دارد اما روح نیایش و توجه به حق، در تار و پود آن نهفته است.

این «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالی معناه خود را اسیر این جهان مادی می بیند و شکایت می کند که چرا روح آزاده او از «نیستان عالم معنا» بریده است.

آن چه در این نی آوازی پدید می آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی خیزد که جذبۀ حق بر او اثر می گذارد.

## نی نامه

### بیت ۱- بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

قلمرو زبانی: بشنو: فعل امر / جدایی: اسم وندی، فرایند واجی افزایش / فعل می کند: (در هر دو مصراع) ساده /

حکایت و شکایت: مفعول / چون: حرف ربط در معنی وقتی که / بیت، ۳ جمله است.

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: حکایت و شکایت / قافیه: حکایت و شکایت / می کند: ردیف / نی: نماد

خود مولانا و انسان آگاه از حقایق عالم معنا که از خودی خود تهی شده و از اسارت در این جهان مادی نالان و

شاکی است.

قلمرو فکری: معنی: از این نی جدا افتاده از نیستان (مولوی، انسان آگاه از عالم معنا) بشنو ، وقتی که لب به

حکایت می گشاید و از جدایی ها (جدایی روح از عالم معنا و مبدأ هستی) شکایت می کند.

دلیل تشبیه انسان به نی این جمله معروف است: « مثل المؤمن کمثل المرکار لایحسن صوته الا بخلاء بطنه »

: مثال انسان مثال نی است که صدایش خوب نمی شود مگر آن که درونش خالی باشد.

### بیت ۲- کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: نیستان: نیزار ، متمم فعل ، واژه وندی / بریدن: جدا کردن ، قطع کردن / نفیر: فریاد و زاری به

آواز بلند / مرد و زن: تناسب و تضاد / فعل هر دو مصراع: ماضی نقلی / تا: حرف ربط، در معنی از زمانی که ،

از وقتی که /

قلمرو ادبی: نیستان: رمز و نمادی از عالم بالا ، قرب پروردگار ، کل و حقیقت هستی / واج آرایبی : صامت

«ن» / مرد و زن : مجاز از همه انسان ها /

قلمرو فکری: معنی: از زمانی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده اند، هم صدا با ناله من، همه انسان ها

نالیده اند.

**مفهوم:** همه موجودات از درد جدایی از مبدأ هستی نالان و دردمندند.

**ارتباط معنایی با :** خدنگ عشق به هر قلب خسته ای که نشسته نهاد سنگ بنالد ز ناله های حزینش

### بیت ۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

**قلمرو زبانی:** شرحه شرحه: پاره پاره ( شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. )، صفت مرکب، اهمیت املائی / فراق: جدایی، هجران (اهمیت املائی) / اشتیاق: میل قلب به دیدار محبوب ، در کلام مولانا کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است. / سینه: مفعول / شرح درد اشتیاق: شرح: هسته ، درد : مضاف الیه ، اشتیاق: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته ) / بیت یک جمله غیر ساده است. / تا: پیوند وابسته ساز / خواهم: مضارع اخباری / بگویم: مضارع التزامی /

**قلمرو ادبی:** مجاز: سینه ، مجاز از دل، یا مجاز از انسان صاحب دل / واج آرای: صامت « ش »

**قلمرو فکری:** معنی: برای بیان درد اشتیاق و دیدار دوباره محبوب، شنونده ی صاحب دلی می خواهم که دوری از حق را درک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد. ( انسان درد آشنا )

**مفهوم:** مولانا به دنبال انسان عاشق دل سوخته ای است زیرا تنها عاشق درد اشتیاق را می فهمد.

اشاره به درد آشنایی عارف دل سوخته (سنجش ۸۳)

### ارتباط معنایی با ابیات:

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت

باقی نمی توان گفت الا به غم گساران

آن شب چه بر من می رود در بندت ای آرام جان

با کسی گویم که دربندی گرفتار است

شب فراق که داند که تا سحر چند است

مگر کسی به زندان عشق دربند است

پای نهم در عدم، بو که به دست آورم

هم نفسی تا کند درد دلم را دوا

و گر گویی کسی هم درد باید  
حدیث عشق جانان گفتنی نیست  
که دل چه می کشد از روزگار هجرانش  
کجاست هم نفسی تا به شرح عرضه دهم  
ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست  
مبتلایی به غم و محنت و ایام فراق  
مگر کسی که چو من از فراق یار بسوخت  
ز سوز سینه مجروح من نشد آگه  
شمع دانست که سوختن پروانه ز چیست  
حالت سوخته را سوخته دل داند و بس

#### بیت ۴ - هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: کاو: که او / / روزگار وصل خویش: روزگار: وندی، دو تلفظی ، هستهٔ مفعول ، وصل: مضاف الیه، خویش: مضاف الیه مضاف الیه (وابستهٔ وابسته) / بیت، یک جملهٔ غیر ساده است.  
قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: اصل و وصل / قافیه: اصل و وصل / تضاد: دور ماندن و وصل / تلمیح به آیه: «  
إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ» و به جملهٔ معروف «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَىٰ اَصْلِهِ»  
قلمرو فکری: معنی: هر کسی که از اصل خود ( خدا ) دور مانده ، مشتاقانه در جستجوی روزگار وصال و کامیابی به سر می برد. ( سرانجام همهٔ موجودات به سوی اصل خود (خداوند) باز می گردند).  
ارتباط معنایی با ابیات:

خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان  
کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست  
ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم  
باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است  
روم به روضه ی رضوان که مرغ آن چمنم  
سیر جسم خشک ، بر خشکی فتاد  
سیر جان ، پا در دل دریا نهاد  
دل تو را در کوی اهل دل کشد  
تن، تو را در حبس آب و گل کشد  
جان، گشاده سوی گردون بال ها  
تن زده اندر زمین چنگال ها

ما ز دریاییم و دریا می‌رویم  
ما ز بالاییم و بالا می‌رویم  
ما ز گردون سوی مادون آمدیم  
باز ما را سوی گردون برکشید

### بیت ۵ - من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم

**قلمرو زبانی:** بدحالان : کسانی که سیر و سلوک آنان به سوی حق گُند است ، صفت جانشین اسم ، وندی مرکب، مضاف الیه / خوش حالان : کسانی که واردات قلبی عالی دارند صفت جانشین اسم ، وندی مرکب ، معطوف به مضاف الیه / جمعیت: اسم وندی/ نالان : مسند ، صفت مشترک با قید، جانشین اسم ، وندی / جفت: همراه ، مسند/

### قلمرو ادبی: تضاد : بد حالان و خوش حالان

**قلمرو فکری:** معنی: من (مولانا از زبان نی) ناله عشق و جدایی را نزد همه سر داده ام و با همه ، آنان که به کمال دست نیافته‌اند و نیز آنان که به حق راه یافته‌اند، همراه و همدم بوده ام.  
**مفهوم:** نوای نی (شعر مولانا) فراگیر است و نشانگر انعطاف مولانا (نی) در برابر همه طبقات فکری جامعه است. مولانا با همه سخن می گوید زیرا می پندارد که از هر دلی راهی به حق می توان یافت. همگانی بودن عشق.

### بیت ۶- هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

**قلمرو زبانی:** ظن: گمان ، وهم ، متضاد آن یقین، اهمّیت املایی / یار من : گروه مسندی / اسرار من : گروه مفعولی، اهمّیت املایی /

### قلمرو ادبی: واج آرای: صامت «ن» / تکرار : «من»

**قلمرو فکری:** معنی: هر کسی در حد فهم خود همراه و یار من شد، اما هیچ کس حقیقت حال مرا درنیافت و به اسرار درونی من پی نبرد.

**مفهوم :** تفاوت در نگرش و زاویه دید انسان‌ها و برداشت سطحی و محدود ما از اسرار عشق و حقیقت هستی.

(آزاد انسانی ۸۳)

ارتباط معنایی با بیت: محرم راز دل شیدای خود      کس نمی بینم ز خاص و عام را

**بیت ۷ - سرّ من از ناله من دور نیست      لیک چشم و گوش را آن نور نیست**

**قلمرو زبانی:** چشم و گوش ، چشم و نور: تناسب / را: مالکیت یا نشانه تغییر فعل / نیست در مصراع اول: فعل

اسنادی ، در مصراع دوم: فعل غیر اسنادی ( = ندارد ) / لیک : اما (حرف پیوند هم پایه ساز)

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان اختلافی : نور و دور / مجاز: چشم و گوش، مجاز از حواس مادی / نور: مجاز از بینش

و هدایت (نور سبب بینش و هدایت است.) / واج آرایبی: صامت «ن»

**قلمرو فکری:** اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را

دریابد. (با چشم و گوش دل می‌توان آن را درک کرد نه با حواس مادی و ظاهری.)

**مفهوم :** اشاره به برداشت‌های سطحی و محدود ما از اسرار عشق و حقایق هستی (آ. انسانی ۸۳)، اتحاد ظاهر و

باطن (ریاضی ۹۴)

ارتباط معنایی با:

از نکته خود نیست بهر حال جدا گل      رنگین سخنان در سخن خویش نهند

رتبه ی پیرهن آری ز قبا معلوم است      می دهد ظاهر هرکس خبر از باطن او

**بیت ۸ - تن ز جان و جان ز تن مستور نیست      لیک کس را دید جان دستور نیست**

**قلمرو زبانی:** مستور : پوشیده، پنهان، نقش مسند، هم خانواده با ستر و ستار ، اهمیت املائی : هم آوای آن

مسطور از سطر در معنی «نوشته شده» است. / دستور: اجازه، راهنما ، وزیر، تحوّل معنایی یافته: معنی آن در

گذشته وزیر و امروزه فرمان است. / جان: واژه ساده ، به ترتیب در سه نقش : متمم ، نهاد و مضاف الیه/ دید  
جان: ترکیب اضافی / تن : به ترتیب در دو نقش نهاد و متمم / دید : مصدر مرخم ( بن فعل در معنای  
مصدری و اسم) / را : مالکیت (تغییر فعل) / لیک: اما ( پیوند همپایه ساز)/

لیک کس، دستور دیدن جان ندارد: (این مصراع سه « را » نیاز دارد که تنها « را » تغییر فعل را به جای  
دو «را» دیگر آورده است. «را»ی مفعول که در رای تغییر فعل حل شده و رای فک اضافه که با وجود رای  
تغییر فعل نیامده است.

قلمرو ادبی: تکرار : جان و تن/عکس و قلب : تن ز جان، جان ز تن / جناس نا همسان اختلافی : مستور و  
دستور : / واج آرایبی: «ن ، س»/ بیت تمثیل برای بیت قبل است.

قلمرو فکری: معنی: گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده  
نیست اما هیچ چشمی توانایی و اجازه دیدن جان را ندارد.

مفهوم: انسان تا در بند زندگی مادی و جسم است اجازه ی دیدن جان را ندارد و برای ادراک جان به حسی  
فراتر از حواس مادی نیاز است.

ارتباط معنایی با: بیت ۸ تکرار و تأکید بیت ۷ است.

سر من از ناله من دور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست
آن کس است اهل بشارت که اشارت داند	نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست
جسم ، همچو آستین ، جان همچو دست	جسم ظاهر ، روح مخفی آمده است
گوش نا محرم نباشد جای پیغام سروش	تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

اشاره به بر داشت های سطحی و محدود ما از اسرار عشق و حقایق هستی (آ.انسانی ۸۳)

بیت ۹ – آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد ، نیست باد

**قلمرو زبانی:** بانگ: صدا / نای : نی / باد در مصراع اول : در معنی باد و دمیدن، اسم و مسند است و در مصراع دوم فعل دعایی. / نیست: در مصراع اول فعل و در مصراع دوم اسم در معنی نابود است. / آتش: در مصراع اول مسند و در مصراع دوم مفعول است. / بیت، چهار جمله است. / این بانگ و این آتش: ترکیب وصفی /

**قلمرو ادبی:** قافیه : نیست باد ، ( ذوقافیتین ) و بیت، ردیف ندارد. / تشبیه: در مصراع اول آتش: مشبّه به برای بانگ نای / استعاره: آتش در مصراع دوم : استعاره از سوز عشق و جدایی / واج آرای صامت های «س، ش، ن» / جناس تام: میان فعل نیست و نیست، باد و فعل باد / این بیت مولانا با سخن گوته (شاعر نامدار آلمانی) در عبارت زیر مطابقت دارد :

« حافظا می خواهم هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیاورم مگر آن که با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد.»

**قلمرو فکری:** معنی: نغمه و صدای نی در حقیقت، آتش عشق است و این باد و هوا نیست که نی را به ناله و می دارد. هر کس از سوز و شور عشق بی بهره است ، نابود گردد.

**مفهوم:** زندگی بی عشق مباد.

**ارتباط معنایی با بیت:**

کس در این وادی به جز آتش مباد	وان که آتش نیست، عیشش خوش مباد
گفتم از عشق تو خالی نیست در عالم کسی	گفت «جامی» هر که عاشق نیست در عالم مباد
هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق	بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

**بیت ۱۰ - آتش عشق است کاندرا نی فتاد**

**جوشش عشق است کاندرا می فتاد**

**قلمرو زبانی:** کاندرا: که اندر : کاربرد اندر به جای در (دستور تاریخی) / جوشش: وندی / بیت ۴ جمله است. /

آتش عشق و جوشش عشق: ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** واج آرای صامت « ش، ت » / آتش عشق: تشبیه فشرده اضافی / جوشش عشق : اضافه استعاری /



بیت ترصیع دارد./ حسن تعلیل : مصراع دوم: مولانا جوشش طبیعی شراب، در روند تولید را به واسطه تأثیر عشق می داند./ جناس ناهمسان اختلافی: نی و می / تکرار (واژه آرایبی) : عشق، است، کاندرا و فتاد / قلمرو فکری: معنی: عشق چو آتشی در نی افتاده است و نغمه پرسوز نی را سر می دهد، جوشش می نیز به واسطه عشق است.

مفهوم: کمال تمام پدیده ها از عشق است. یا: عشق، عامل تحرک و کمال موجودات جهان است.( از این بیت به بعد به جنبه موسیقایی نی نیز اشاره دارد. )  
ارتباط معنایی با ابیات:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
کوه در رقص آمد و چالاک شد  
دور گردون ها ز موج عشق دان  
گر نبودی عشق، بفسردی جهان

بیت ۱۱ - نی حریف هر که از یاری برید  
پرده هایش پرده های ما درید

قلمرو زبانی: حریف: یار، همدم/ برید: بریدن از: جدا شدن، فعل گذرا به متمم/ بیت ۳ جمله است./ در مصراع اول فعل « شد » به قرینه معنوی حذف شده است. / نقش ضمائر هر که ، ما ، ش : مضاف الیه / قلمرو ادبی : جناس تام : پرده ، اولین پرده: اصطلاحی در موسیقی در معنی آهنگ و نغمه های مرتب ، پرده دوم: حجاب و پرده / پرده دریدن: کنایه از افشای راز / واج آرایبی صامت های « ر ، د » نکته قابل ذکر در این بیت معنای دوگانه پرده دریدن است که با توجه به بیت بعد خاصیت دوگانه موسیقی برای برخی رسوایی است و برای برخی از بین رفتن پرده ها و حجاب های میان بنده و خدا. قلمرو فکری: معنی: نغمه های نی، همدم هر عاشق هجران دیده است و راز او را فاش می کند و برای جوینده حقیقت و وصل، پرده ها را از پیش چشم برمی دارد تا معشوق حقیقی را ببیند.

مفهوم: نی یاریگر عاشقان برای دیدار معشوق حقیقی و افشاگر راز عاشقان است. همدلی و هم زبانی مبتلایان

فراق (ریاضی ۹۴)

ارتباط معنایی با :

رازی که به صد زبان بیان نتوان کرد از نی بشنو، که بی زبان می گوید

بیت ۱۲ - همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق: ضد زهر / دمساز: صفت مرکب / هر دو مصراع استفهام انکاری است. / که: چه کسی، ضمیر پرسشی / زهر و تریاق: تضاد / زهر و تریاق بودن نی: شبکه معنایی تضاد / دمساز و مشتاق: تناسب قلمرو ادبی: تضاد: زهر و تریاق بودن نی / تشبیه: در هر مصراع / بیت موازنه دارد. / مصراع دوم پارادوکس دارد. قلمرو فکری: معنی: هرگز کسی وجودی چون نی ندیده است که هم زهر باشد و هم پادزهر. (نی، دردآفرین و درمانگر است) و نیز کسی وجودی مانند نی را که هم دمساز و هم مشتاق باشد ندیده است. آواز نی برای آن ها که درد اشتیاق ندارند تلخ و غم انگیز و برای اهل درد و عاشقان حقیقت، تریاقی یا پاد زهر است. نی که همدم و دمساز نی زن است و لب بر لب نوازنده خود دارد مانند یک عاشق هجران کشیده مشتاق و درتلاش است تا به وصال برسد.

ارتباط معنایی با:

دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم ای درد و غم تو راحت دل هم مرهم و هم جراحی دل

بیت ۱۳ - نی حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو زبانی: حدیث: مفعول و هسته / راه: مضاف الیه / پر خون: صفت مرکب، صفت مضاف الیه / مجنون: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته)

قلمرو ادبی: کنایه: راه پر خون: کنایه از رنج و مشقت عشق و سیر و سلوک / تلمیح و مجاز: مجنون مجاز  
از همه عاشقان /

قلمرو فکری: معنی: نی ، حکایت راه خونین عشق و فزای عاشق را بیان می کند و از عشق عاشقان ناکام مانند  
مجنون سخن می گوید .

مفهوم: نغمه ی نی بیانگر عشق های ناکام است.

بیت ۱۴- محرم این هوش، جز بی هوش نیست      مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: هوش: عشق / بی هوش: عاشق ، صفت جانشین اسم، وندی / « مر » در گذشته همراه « را » می  
آمده و تابع نوع « را » بوده است. (دستور تاریخی) / « را » نشانه فک اضافه، (در اصل: مشتری زبان) / و البته  
رای تغییر فعل هم می تواند باشد: زبان مشتری ای جز گوش ندارد که از نظر مفهوم و تأکید مطلب بهتر است.  
قلمرو ادبی: واج آرایبی: صامت «ش» / اسلوب معادله: مصراع دوم تمثیل برای مصراع اول است. / مراعات  
نظیر: زبان و گوش /

قلمرو فکری: معنی: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند ، تنها عاشق (بی هوش) محرم است، همان طور  
که گوش برای درک سخنان زبان ، ابزاری مناسب است.

مفهوم: حقیقت عشق را تنها عاشق در می یابد. (س. ریاضی ۷۸)، فقط شوریدگان، حقیقت عشق را در می یابند.  
(آزاد ریاضی ۸۰)، تنها عاشق، محرم اسرار عشق و درک حقیقت آن است. (آ. انسانی ۸۳). در مصراع دوم به شیوه  
تمثیلی و نمادین بر عاشق واصل دلالت می کند (ریاضی ۸۱)

ارتباط معنایی با:

برون اند زین جرگه هشیارها

پرستش به مستی است در کیش مهر

(ریاضی و تجربی ۹۲)

مس تابیده ای آور که گیرد در تو اکسیرم	دل بی سوز کم گیرد نصیب از صحبت مردان
می ز رطلِ عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست	وحشی ای باید که بر لب گیرد این پیمانہ
پیر سوخته چه خوش گفت به دردی کش خویش	که مگو حال دل سوخته با خامی چند
هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است	اسرار خرابات به جز مست نداند
حالت سوخته را سوخته دل داند و بس	هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی	گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
از تو نپرسند درازای شب	آن کس داند که نخفته است دوش
در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید والسلام
عشق در هر دلی فرو ناید	زان که هر سینه محرم رازی است
بیت ۱۵ : در غم ما روزها بی گاه شد	روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: بی گاه شدن: شب شدن ، روزبه شب رسیدن / بی گاه و همراه : مسند ، ساختمان: وندی / روزها  
در هر دو مصرع: نهاد /

قلمرو ادبی: مجاز : روزها : مجاز از عمر / تکرار: روزها / کنایه : بی گاه شدن روز ، کنایه از سپری شدن عمر /  
جناس ناهمسان اختلافی : روز و سوز / واج آرایبی : مصوت « ا » و صامت « ه »  
قلمرو فکری: معنی: روزگار ما با غم و اندوه عشق سپری شد و همراه با سوز و گداز بود.

این بیت همراه با بیت بعد تأکید بر این دارد که سپری شدن عمر در غم عشق مهم نیست بلکه عمده مقصود آن است که عشق و معشوق جاوید باشد.

مفهوم : عاشق همیشه اندوهگین است. سوزندگی عشق، دیرینه و کهن بودن عشق مولانا ، در سوز و گداز بودن

زندگی عاشق و مولانا

ارتباط معنایی با :

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست  
کاندر غمت، چو برق بشد روزگار عمر  
غریبی و اسیری چاره دارد  
غم یار و غم یار و غم یار

بیت ۱۶ - روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

قلمرو زبانی: باک : بیم ، ترس / گو ، رو ، بمان : فعل های امر / ای آن که: ( ای آن کسی) : منادا و شبه جمله  
/ مرجع ضمیر تو: ذات الهی ، حضرت حق / بیت، ۷ جمله است. / گر: اگر ، حرف ربط / نیست : فعل غیر اسنادی  
/ باک: نهاد / پاک: پاک صفت جانشین اسم (وجودی پاک) و نقش نهاد / نیست : وجود ندارد ، مانند تو پاک  
وجود ندارد

قلمرو ادبی: جناس نا همسان: باک و پاک / تکرار: تو / تضاد فعلی: رفتن و ماندن

قلمرو فکری: معنی: اگر روزگار و عمر ما گذشت، اندوه و غمی نیست. ای خداوند، تنها تو برایم بمان که چیزی  
چون تو پاک و ارزشمند نیست.

مفهوم: بیان مقام رضای شاعر و عدم دل بستگی او به دنیا و مافیها.

هر که جز معشوق برای عاشق بی اهمیت است. از نظر عاشق آنچه اهمیت دارد وصول به معشوق و مطلوب است  
کیفیت و تداوم حیات وسیله ای برای رسیدن به معشوق است از این رو امتداد و کمیت حیات اهمیتی ندارد.

ارتباط معنایی با:

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

( خارج از کشور ۸۶ )

گر سر من رفت در سودای عشق، گو برو بر سرم پاینده بادا ، سایه ی بالای تو

که باشم من که مانم یا نمانم؟  
تو را خواهم که در عالم بمانی  
فی الجملة در این میانه مقصود تویی  
جای گله نیست چون تو هستی همه هست  
مر نبود آنچه غافل از تو نشستم  
باقی عمر ایستاده ام به غرامت  
هر که منظوری ندارد عمر شایع می گذارد  
اختیار این است ، ای که داری اختیاری

بیت ۱۷ - هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزی است ، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: ماهی و آب: تناسب / بی روزی: بی نوا و درویش ، صفت جانشین اسم ، وندی  
قلمرو ادبی: ماهی: نماد و تمثیلی از عارف واصل که از جهان رنگ (مادی) برگزیده و به دنیای بی رنگی  
(عالم غیب) راه یافته است. / مجاز: آب: مجاز از دریا / آب: نماد و تمثیلی از عشق و معرفت حق و عالم  
غیب / مجاز: سیر شدن: مجاز از دل زدگی و ملال / روز: مجاز از روزگار و عمر / کنایه: دیر شدن روز:  
کنایه از تباه و بیهوده شدن عمر /  
قلمرو فکری: معنی: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت حق سیر  
نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد ، در راه طلب ملول می شود.  
مفهوم: این بیت به شیوه ی تمثیلی و نمادین بر عاشق و عارف واصل دلالت می کند (ریاضی ۸۱) کسی که  
توان و تحمل سختی های عشق را ندارد از عشق خدا بی بهره می ماند. اشتیاق پایان ناپذیر عاشق راستین در عشق  
به حق، به نیاز جاودانه ماهی به آب می ماند. شوق بی نهایت عارف (ریاضی ۹۴)

ارتباط معنایی با ابیات:

با نیم پختگان نتوان گفت سوز عشق  
خام از عذاب سوختگان بی خبر بود  
چو ماهی باش در دریای معنی  
که جز با آب خوش همدم نگرود

## بیت ۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

**قلمرو زبانی:** پخته: صفت وندی جانشین اسم ، پخته و خام : تضاد - هیچ : صفت مبهم - خام: صفت ساده جانشین اسم ، هسته نهاد / حال: مفعول / باید : قید - فعل جمله «پس سخن کوتاه باید» به قرینه معنوی حذف شده است. (پس باید سخن را کوتاه نمود) / والسلام: شبه جمله در معنی وداع و خدا نگهدار/ بیت ۳ جمله است.

**قلمرو ادبی:** تضاد : پخته و خام: / کنایه : پخته : کنایه از عاشق و عارف واصل ، / کنایه: خام: کنایه از انسان بی بهره از عشق /

**قلمرو فکری:** معنی: کسی که راه عشق را طی نکرده از حال عارف واصل بی خبر است - چون شنونده ای لایق و محرم راز نیست - پس سخن را کوتاه باید کرد و به پایان رساند .

### ارتباط معنایی با ابیات:

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت	باقی نمی توان گفت آلا به غمگساران
با نیم پختگان نتوان گفت سوز عشق	خام از عذاب سوختگان بی خبر بود
سعدی سخن یار نگوید بر اغیار	هرگز نبرد سوخته ای قصه به خامی
پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی کش خویش	که مگو حال دل سوخته با خامی چند
هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست	سوخته داند که چیست پختن سودای خام
خامان راه نرفته چه دانند ذوق عشق	دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی
تنها سوختگان راه عشق این سخن را می فهمند	فریاد من از سوختگی هاست ز آتش

( ریاضی و تجربی ۸۷ ، انسانی ۹۰ و ۹۳ )

## کارگاه متن پژوهی درس ۶

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید

چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور (فخرالدین اسعد گرگانی)

اگر ایدونک دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون ( فردوسی )

در بیت اول: دستور در معنی صاحب مسند و وزیر آمده است. این واژه در اصل دست (قدرت)+ ور (پسوند دارندگی) بوده است. نمونه های دیگر کاربرد دستور در این معنی:

سپهد چنین گفت چون دید رنج که دستور بیدار بهتر ز گنج

همی رفت با او دو دستور اوی که دستور بودند و گنجور اوی

بخواند آن جهان دیده جاماسب را که دستور بد شاه گشتاسب را

مر او را یکی پاک دستور بود که رایش ز کردار بد دور بود

چو دستور باشد چنین کردان تو شه را هنر نیز بسیار دان فردوسی

در بیت دوم به معنی اجازه دادن و فرمان دادن است بیت از بخش تاریخی شاهنامه و مربوط به مزدک و قباد است که در این جا از پادشاه اجازه می خواهد که سخن بگوید اگر اجازه باشد تا بگویم...

گر ایدونک دستور باشد، کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون

بدو گفت: بر گوی و لب را میند که گفتار باشد مرا سودمند

چه دستور باشد مرا شهریار بخوانم برو نامه کارزار

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن روز» و «بیگانه شدن» را معادل معنایی



یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

بی گاه شد بی گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

دیر شدن روز: به معنی دیر شدن وقت نیز باشد. در بیت اول از مثنوی (۲/۳۰۸۳) دیر شدن روز کنایه از به پایان رسیدن عمر و روزگار آمده است.

در بیت دوم (غزل ۵۲۶ دیوان کبیر) بی گاه : شب ، دیر هنگام و شبانگاه و بی گاه شدن : در معنی شب شدن و به پایان رسیدن روز آمده است. با توجه به کاربرد معانی مشخص شده به نظر می رسد در یک معنی نیستند.

۳- بیت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

الف) کار کرد «را»: نوع «را» رای تغییر فعل (مالکیت) است.

ب) نقش دستوری قسمت های مشخص شده: دور: مسند و آن نور: نهاد

قلمرو ادبی

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس تام (همسان) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

جناس تام: میان فعل «نیست» در مصراع اول و «نیست» در کاربرد اسمی «نابود» در مصراع دوم ، «باد» در کاربرد اسمی در مصراع اول و فعلی دعایی « باد» در مصراع دوم وجود دارد.

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

پرده: جناس تام: اولین پرده: اصطلاحی در موسیقی، آهنگ و نغمه های مرتب، پرده دوم: حجاب و پرده و برای عاشق، برداشته شدن حجاب میان بنده و خداست. پرده دریدن: کنایه از افشای راز است.

۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد (صائب تبریزی)  
در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند. توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را (زیب النسا)  
شانه می آید به کار زلف در آشفستگی آشنایان را در ایام پریشانی بپرس (سلیم طهرانی)  
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را سیل، یکسان می کند پست و بلند راه را

در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

در بیت ۱۴: محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

زیرا رابطه ی معنایی دو مصراع بر اساس تشبیه است. یک مصراع تمثیل برای درک و دریافت مصراع دیگر است. می توان دو مصراع را جا به جا کرد و میان دومصراع یک رابطه تساوی مانند دو سمت یک معادله برقرار است.

## قلمرو فکری

### ۱- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی: نماد خود مولانا و انسان آگاه از حقایق عالم معنا که از خودی خود تهی شده و از اسارت در این جهان مادی نالان و شاکی است.

نیستان: رمز و نمادی از عالم بالا ، قرب پروردگار ، کل و حقیقت هستی است.

(۲) کدام بیت، به این سخن مشهور: «کل شیء یرجع إلی أصله.» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه

خود باز می گردد.) اشاره دارد؟ بیت : هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

۳- حافظ در هر یک از بیت های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از

متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

همراهی ویاری با شاعر بر اساس فهم خود و بدون دریافت حقیقت حال او. تناسب معنایی با ابیات:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

محرم این هوش، جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

تناسب با بیت: روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

۴- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	سیزدهم
ناتوانی حواس ظاهری از ادراک اسرار معنوی	هفتم
اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق	هفدهم
نقش ظرفیت وجودی افراد در تاثیر پذیری از عشق	دوازدهم
جاری بودن عشق در همهٔ عالم / عشق محرک عالم هستی است.	دهم

تهیه و تنظیم : مهشید داودی، مشهد

گروه دبیران ادبیات ایران ، زمان کارگاه شهریور ۹۷

[کانال ادبیات یازدهم و دوازدهم ۱۱](https://t.me/adabiyatjame11)